

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِينَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

در زمان مرحوم آقا رضوان الله عليه گاهی ایشان به مناسبت‌هایی برای مخدرات و همین طور برای آقایان مطالبی را می‌فرمودند، مسائلی که این مسائل از یک حقیقت زنده و لایزال، یعنی غیر قابل امحاء و از بین رفتن تراوش می‌کرد.

مطالبی را که ایشان می‌فرمودند مسائلی بود که این مسائل واقعی بود بر اساس مصلحت و مقطعی نبود، بر اساس مصلحت اندیشی و منافع نبود چرا؟ چون وجود ایشان و نفس ایشان از این مسئله گذشته بود، حقیقت ایشان درگیر و دار مصلحت اندیشی دیگر نبود، لذا گاهی از اوقات می‌شد مطالبی را که می‌فرمودند این مطالب حتی با بعضی از جریانات داخلی ایشان هم ممکن بود به آنها هم بخورد و این طور نبود که رعایت جهتی را بکنند و مطلبی را در نظر بگیرند، نه! یک صلاحی را ایشان می‌دیدند و یک مطلبی و مصلحتی را در بیانش مشاهده می‌کردند و بدون هیچ گونه اغمازی آن مسئله را می‌گفتند، لذا کلام ایشان صدق بود.

صدق می‌دانید یعنی چه صدق؟ یعنی کلامی که انسان به آن کلام اعتماد دارد، الان من دارم برای شما صحبت می‌کنم معلوم نیست در نفس من راجع به این مسائل چه می‌گذرد، شماها که خبر ندارید خداوند بهتر می‌داند من چه نیتی از بیان این کلمات دارم، از این مطالبی که دارم مطرح می‌کنم چه قصدی دارم، شما فقط یک ظاهر آراسته را می‌بیند اگر حالا آراسته هم باشد دیگر خودمان را در

آینه نگاه نکردیم همین طور ...، یک مطالبی را می گوید و مدعی اظهار نظر نسبت به بعضی از مسائلی هست و خلاصه افرادی او را مورد لطف خودشان قرار دادند، اینها مسائلی است که خب بالاخره کم و بیش همه خبر دارند، الان که در نفس ما نسبت به این مجلس، این حضور، این اظهار لطف و اظهار محبت، چه می گذرد این را غیر از خدا کسی نمی داند احتمال دارد نفس ما آن چنان نفس آماده برای طرح این مسائل نباشد، ممکن است خلوص کافی و صفای کافی برای ابراز این مسائل را ما نداشته باشیم و این احتمالش می رود. ولی نسبت به آقا یک هم چنین احتمالی نمی رفت، یعنی وقتی که ما می نشستیم پای صحبت ایشان، می دیدیم که ایشان مصلحت اندیشی نمی خواهد بکند ایشان مطلب را می گوید چه بسا در بعضی از اوقات هم به خانواده خودشان هم این قضایا می خورد، یعنی مسئله چیز نبود این طور که حالا رعایتی بکنند مطلبی را در نظر داشته باشند، حتی ما می دیدیم که نه! طرف قضیه به این طرف بیشتر می چربد.

یک روز در یک مجلس این طور که در نظرم می‌آید عصر جمعه بود در آن موقع یک جریانی پیش آمده بود که خیلی تشویش و اضطراب و انقلاب و تبدل احوال و یک جریان شیطانی بود علی کل حال شیطانی بود، پیش آمده بود و مرحوم آقا آمدند و صحبت کردند و یادم است که با این عبارت شروع کردند صحبت‌شان را ما زیاران چشم یاری داشتیم مصرع دوم آن را فرمودند خود غلط بود آن چه می‌پنداشتیم این را فرمودند، ولی آن مصرع اول و بعد مطالبی را فرمودند، خیلی قضایا قضایای ناراحت کننده ای بود واقعا در آن زمان و علی کل حال عبرتی شد برای ما که متوجه باشیم چه کار بکنیم، چه نحوه انسان عملی را انجام بدهد که یک وقتی تصور نکند مشمول آیه:

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الكهف، ۱۰۳ . الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ

هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يَحْسَبُونَ صُنْعًا الكهف، ۱۰۴

به تو بگویم که ای رسول خدا چه کسانی از همه بیچاره‌تر هستند چه کسانی در این دنیا از همه بدبخت‌تر هستند.

به قول مرحوم آقا این گدا ارمنی‌ها این‌ها هم در این دنیا بدبخت هستند هم در آن دنیا، [ایشان] وقتی که این آیه را چیز می‌کردند برای تشبیه و اینها می‌فرمودند اینها را که می‌بینید گدا ارمنی که ... البته خوب نه اینکه جزو مستضعفین‌شان، آنها مسئله‌شان فرق می‌کند، هم در این دنیا بیچاره هستند هم در آن دنیا، حالا بدبختی و بیچارگی و خسران برای کسی است که این خودش را در یک جریانی قرار دهد که این جریان او را به نابودی می‌کشاند و این خیال می‌کند داری برای خدا کار می‌کند، این خیلی بدبختی است! البته مسئله این‌طور نیست که خدا برای انسان راههایی را باز نکند و طرقي را برای معرفت به انسان نمایاند.

امروز با یکی از همین دوستان صحبتی پیش آمد، ایشان از من یک سوال کردند گفتند آقا چطور می‌شود افرادی را ما می‌بینیم اینها دارای حسن نیت هستند و به ظاهر حال، حالشان هم حکایت از همان صدق و حسن نیت می‌کند اما راه را دارند عوضی می‌روند؟ گفتیم خب مثل روز روشن مشخص است که دارند عوضی می‌روند، اشتباه دارند می‌روند من به ایشان دو مطلب را عرض کردم یکی که خب فعلا ضرورتی برای گفتن آن نیست و مسئله دوم این که خداوند برای هر کسی میزان قرار داده و نمی‌توانیم بگویم انسان همین‌طور چشم و گوش بسته، صفای باطن و خلوص نیت او را به هر سمتی می‌خواهد سوق بدهد و بعد هم مسئله خراب از کار دربیاید این را ما نمی‌توانیم بگویم، بعد هم یک مثال زدم برای ایشان گفتم فلان کس که خود شما معتقدید به این که این صفای باطنی دارد و خلوص باطنی دارد، گفتم

من از شما یک سوال می‌کنم ایشان چند ساعت از عمر خودش را از زمان فوت مرحوم آقا تا الان در بعضی از مسائلی که شما مطرح می‌کنید گذرانده، حداقل صد ساعت گذرانده از زمانی که آقا فوت کردند تا الان، صد ساعت حداقل در خانواده در بیرون در چیز در پشت ما در خصوص در خلوت در جلوت در بعضی از مسائلی که حالا طرحش دیگر مشمول قاعده مرور زمان شده این وقتش را گذرانده این مطالبی که دارم خدمت شما عرض می‌کنم مسائل اساسی است ها! پایه‌هایی است برای مطالب بعدی که در جلسات بعدی که در خدمت مخدرات هستیم رفقا هستیم.

صد ساعت حداقل این طور [است؟] گفت بله، گفتم از این صد ساعت یک صدمش را وقت نداشت بیاید از خود من مطالب را بپرسد، یک ساعت از این صد ساعت چرا این قدر سرد می‌شود...، یک ساعتش را بیا این جا مطلب را بشنو بعد هر چه خواستی بگویی بگو، نیست این طور! اینها دروغ است! دروغ است این مطالب که ما خلاصه اخلاص داریم ما خلوص داریم ما چه داریم ما چه داریم، شما یک ساعت آمدی پیش من مطلبی از من بشنوی، من یزید من فرض کنید که عمر حالا شما یک ساعت از وقت را بیا با یزید و عمر بگذران چه اشکال دارد، ببینید چه می‌گویند، این همه افراد بودند راه‌شان راه صحیح نبوده درست شد! همه دروغ می‌گویند همه دروغ می‌گویند همه منافق هستند همه خودشان را دارند گول می‌زنند، این مجلسی را که من خدمت‌تان بعد از اصرار زیاد من...، عرض کردم که آخر من کی هستم که بلند شوم بیایم حرف بزنم، شما اول مسئله را ثابت کنید بعدش...، گفتند نه آقا فلان گفتم آخر چه حساسی چه چیزی، یک طلبه هستیم ضرب ضربای خودمان را می‌گوییم اینها را شما دارید بر گردن ما می‌اندازید، هی آقا آقا درست می‌کنید ما همان طلبه داریم می‌رویم...، حالا نه بالاخره باید...، گفتیم خیلی خب اگر این طور است می‌آییم صحبت می‌کنیم و مجلس انسی است حداقل فایده آن این است که خب مطلبی است و مسئله‌ای است، من به ایشان عرض کردم در مجالسی که ان شاء الله بنده در خدمت دوستان و محبین هستم اگر سوالی هست برای افراد باید جدی سوال کرد، یعنی شوخی ما نداریم رفقا و دوستانی که شرکت می‌کنند نسبت به مطالبی که من مطرح می‌کنم باید صاف سوال کنند رودر بایستی کردند اگر این کار بخواهد بشود انسان شرکت نکند بهتر است، خیلی سوالها باید صریح باشد، باید بدون رودر بایستی باشد اگر این طور باشد من هم احساس نمی‌کنم و قتم گذشته و وقت گذاشتم، التفات می‌فرمایید می‌خواهم چه عرض کنم یعنی رفقا و دوستان مسائل مهم، مطالب مهم، مطالب سلوکی مطالب اخلاقی، البته مطالبی که یک قدری فرق می‌کند عرفانی اینها نه! این یک قدری مسائل فنی و تخصص و اینها بشود مربوط به یک زمان و شرایط خاص است، آن مسائل

سلوکی، مسائل خانوادگی مسائل ارتباطات، معتقدات، عقاید اینها به این کیفیت ... اگر مطرح بشود بدون هیچ‌گونه رودربایستی بدون هیچ‌گونه مطلب خیلی باصداقت، چون شرط اساسی برای حضور ما صدق است این مسئله است.

من بعد از زمان مرحوم آقا با این شرط اساسی در تعارض افتادم در بیت مرحوم آقا، مسئله در داخل به نحوی بود و در خارج جور دیگری ظهور داشت، من می‌گفتم چرا باید این‌طور باشد؟ رفقای ما داخل و خارج ندارند من با دوستان خودم داخل و خارج ندارم، آن‌چه که هستیم باید بیاییم مطرح کنیم ظاهر یک جور است داخل هر چه خواستیم انجام بدهیم این صحیح نیست مسئله صحیح نیست، و بر همین قضیه اختلاف ما پیش آمد دیگر، اختلاف ما با بیت مرحوم آقا بر اساس این قضیه بود که اینها در داخل و باطن نظر دیگری داشتند نسبت به اوضاع و احوال، در خارج جور دیگری قضیه جلوه می‌کرد در باطن آقای کذا می‌آمد پیش من و فریاد و امصیتا از بعضی حرفها پیش من بالامی‌رفت و استفتاء می‌کرد در خارج به عنوان کذا و کذا مطرح می‌شد این نمی‌شد که، می‌گفتم این که نمی‌شود، ما کلک که نمی‌توانیم به دوستان بزنیم، حقه بازی که نیست در این جا، [محیط] نفاق نیست این قضایا یکی دو روزی ممکن است به یک نحوی [باشد] روز بعد چه؟ روز سوم چه؟ روز آخر چه؟ این که نمی‌شود این‌طور، چرا ما صادقانه نیاییم بگوییم که مسئله این‌طور است مرحوم آقا بودند به این کیفیت و از دنیا رفتند و بعد هم تمام شد قضیه بسیار خب، حالاً می‌آییم رفیقانه می‌نشینیم بر سر سفره می‌نشینیم هر کس برای خودش هر راهی را که دارد دارد، التفات کردید اختلاف ما از این جا پیدا شد حتی در نامه آخری که من برای والده پارسال نوشتم، در یک نامه سه صفحه‌ای در آن جا به والده و به بعضی از افراد دیگر تذکر دادم که آیا شما نبودید که در تهران در آن منزل کذا در آن اتاق این حرف را به من زدید، آیا شما نبودید در این سفری که من آمدم در مشهد گفتید که چه و چه، آیا شما نبودید در آن روز به من این مطلب را [گفتید]، چه شده که همه این حرفها را فراموش کردید این حرفها را شما زدید به من، من که نزد خودتان آمدید گفتید خودتان آمدید این مطالب را مطرح کردید، خودتان آمدید گفتید فلانی باید چاره اندیشید خودتان گفتید فلانی فلان کار را باید شما انجام بدهید، چه شد همه [آن حرفها] من که نگفتم خودتان گفتید، اگر من می‌گفتم می‌گفتی دروغ می‌گویی خودتان من از خودتان شنیدم، ای همشیره شما این حرف را به من نزدی که در این قضیه این است در اینجا این‌طور است در فلان جا این است باید شما یک فکری بکنید حالا چه شد؟ برای من نامه می‌نویسی و در آن نامه می‌گویی تصرف در منزل حضرت آقا فقط به ... وصی رسمی ایشان جناب آقا باید باشد و هر تصرف دیگری

غضب است و

شرعا حرام است، یعنی من دارم کار حرام انجام می‌دهم یعنی این نتیجه این مسائل به این جا می‌رسد، خب خیلی خب ما حرفی ندارم اشکالی ندارد و من هم در این منزل تصرف نمی‌خواستم بکنم و نمی‌خواهم بکنم با این که خب این منزل سهم بیشتر مشائش مالک من است، ملک شخصی من است ولی خب ما برخلاف رضایت سایر ورثه این کار را انجام نمی‌دهیم.

ببینید باید شرط اول ارتباط ما با رفقا و با دوستان مان صدق باشد، پنهان کاری و سر خود کار انجام دادن، این نمی‌تواند در این جا راهی داشته باشد اگر قرار است ما از اول می‌رفتیم مسائل مان را حل می‌کردیم از اول می‌رفتیم نمی‌گذاشتیم کار به این جا برسد دیگر، می‌رفتیم مطالب را حل می‌کردیم مشکلات را حل می‌کردیم و بهتر از دیگران هم می‌توانستیم حل کنیم، هم بیان مان هم علم مان هم بالاخره در حدودی که برای آنها قابل قبول باشد شاید این مقدار بوده، چرا قضایا این طور است؟ بخاطر این که ولا مجازا و لو ادعاء نتوانستیم بپذیریم، نتوانستیم راهی را بر خلاف مسیر بزرگان ببینیم و آن راه را قبول کنیم. بعضی از افراد بودند آنها می‌گفتند که باید فلانی یک قدری کوتاه بیاید خیلی تند است در صحبت کردن تند است در برخورد تند است باید آرام باشد باید کوتاه بیاید، اشکالش فقط در تندی است اما حرفه‌اش حق است حرفه‌اش درست است، گفتم اگر حق است دیگر تند [آرام] ندارد دیگر مجامله و اینها ندارد حق است دیگر، شما چرا نمی‌آیید قبول کنید وقتی که این حق را می‌بینید؟ شما چرا نمی‌آیید بپذیرید بعد دفاع کنید؟ حالا من تندم بسیار خب شما کند باش ولی حق را بپذیر بگو حق با فلانی است جلوی همه، بعد با آرامش و مجامله و برخورد مناسب و روی خوش و اینها به افراد چرا همین را انکار می‌کنی، چرا فقط یواشکی می‌آیی به یک نفر می‌گویی چرا در جلوی همه نمی‌گویی التفات کردید.

لذا عرض من این بود که خداوند برای همه مطلب را روشن می‌کند، معیار برای تشخیص حق و باطل در همه وجود دارد انجام نمی‌دهیم ما به دنبال نمی‌رویم مرحوم آقای خوئی رضوان الله علیه ایشان از حضرت آقای بهجت حفظه الله راجع به آقای قاضی در وقتی که آقای بهجت شاگرد مرحوم آیت الله خوئی بود در نجف و در درس ایشان شرکت می‌کرد راجع به یک مسئله که پیش آمد رفت پیش مرحوم قاضی و مرحوم قاضی جواب اشکال از آقای خوئی را دادند و بر ایشان وارد کردند راجع به آن مبنای یک مسئله اصولی بود مسئله این بود که اراده معانی متعدده و مفاهیم متعدده مختلف از یک لفظ می‌شود در یک کلام کرد یا نه؟ این یک بحث اصولی است ایشان قائل بودند بر این که نمی‌شود و ادله داشتند مثل

سایر افراد. مرحوم آقای قاضی رضوان الله به آقای بهجت ایشان می فرمایند که چرا نمی شود این عدم اراده معانی متعدده از لفظ واحد مربوط به نفوس ضعیفه است مربوط به ما، اما اگر کسی به مقام مجرد رسیده باشد و آن مسئله مجرد اشراف و سیطره نفس را بر همه معانی و بر همه قوا به نحو یکسان و در زمان واحد اقتضا کند در آن جا اشکال ندارد که فرض کنید که یک لفظی را که این لفظ مشترک لفظی است و دارای معانی مختلف است بگوید و آن چند تا معنای مختلف را با هم اراده کند آقای بهجت این مطلب را می آید به آقای قاضی [خویی] می گوید می گویند این مطلبی که دیروز بحث بود جوابش این است آقای قاضی [خویی] می گویند این حرف حرف تو نیست بگو از چه کسی برداشتی آوردی این مسئله را، ایشان می گویند که این حرف کلام حضرت آقای قاضی است، که ایشان می گویند بله من هم متوجه شدم منتهی خواستم از تو چیز کنم این حرف ایشان است، بعد خلاصه مطلبی را که آقای خویی به آقای بهجت می گویند این بوده که ایشان اظهار می کنند که من نسبت به آقای قاضی به تعظیم و به جلالت و عظمت به ایشان نگاه می کنم، ولی یک مطالبی هست که خلاصه این مطالب مانع شد از این که ما توفیق مصاحبت ایشان و زیارت ایشان را پیدا کنیم، یک مطالبی که راجع به صوفیه و عرفا و این حرف های که ایشان می زنند، خلاصه یک قدری دست و بال ما را بسته والا ما خیلی می خواستیم استفاده کنیم، آقای بهجت می آید پیش مرحوم قاضی و این مطلب آقای خویی را به آقای قاضی منتقل می کند ایشان فرمودند برو به ایشان بگو اولاً از مثل جنابعالی بعید است که اهل تحقیق ببینید چقدر جواب متینی ایشان دارد می دهد این همان جوابی است که ما داریم می زنیم بنده به این آقا می گویم این صد ساعت که وقتش را در این مطالب تلف کرده یک صدم آن را اگر می آمد پیش من محتاج به این صد ساعت، ۹۹ ساعت دیگر نبود از جنابعالی که اهل تحقیق و تفحص هستید بعید است بدون تحقیق یک هم چنین مطلبی حضرت تعالی تفوح کنید و کلام بگشایید، شما اهل تحقیق هستید اهل تفحص هستید اهل جستجو و کنکاش هستید مطلبی را بی دلیل قبول نمی کنید، مسئله ای را مورد کنکاش علمی و دقت و تفحص علمی قرار می دهید، چند جلسه راجع به او بحث می کنید کلمات افراد را راجع به آن جلسه مطرح می کنید به نقد و ایراد و تأیید و تثبیت و یا تنقید نسبت به مطالب بزرگان می پردازید و در آخر یک مطلب را مورد توجه و مورد تأیید قرار می دهید، چطور راجع یک هم چنین مسئله به این بزرگی، می گویند و این چنین می گویند و حرفهایی که می زنند این حرفها یعنی چه؟ این با روش یک محقق این مطالب جور در نمی آید وفق نمی دهد این اولاً، ثانیاً ما که این جا درمان بسته نیست جنابعالی بلند بشوید

بیایید ببینید درویشها که این طور می‌کنند حرفهایشان این طور است بفرمایید دیگر، مجالس ما درش باز است.

آمدند به ما گفتند که در این جلسه عنوان بصری بعضی افراد می‌آیند که شما نمی‌شناسید، گفتم خب بیایند مگر ما در این جا چه می‌گوییم، حرفهایی که می‌آیند، خب بیایند بشنوند ضبط کنند ببرند این طرف آن طرف چه اشکال دارد، حالا بعضی افراد ناشناس ... علی کل حال مجالس ما درش باز است ایشان می‌فرمودند شما بلند شوید بیایید ببینید، مطالب ما را ببینید آیا ما کفر می‌گوییم آیا ما خلاف شرع صحبت می‌کنیم، آیا ما افراد را بر خلاف سوق می‌دهیم، بعد بروید تحقیق کنید خواستید بپذیرید نخواستید نپذیرید، یعنی ببینید یک عارف ترس ندارد از کسی، کارهایش یواشکی نیست آقا به کسی نگو این حرف را، نیست! البته سر را نمی‌شود گفت، حتی افشای سر از بزرگترین کبائر است از بزرگترین معاصی است که یک نفر یک سری را بیاید فاش بکند و افشای این سر موجب بروز بعضی از ناهنجاری‌های روانی و بعضی از تغییر و تبدلات بشود، ولی آن سر است نه این که کار خلاف و یواشکی را انسان بیاید فاش کند، عارف کار یواشکی ندارد کار خلاف ندارد، آقا این مطلب سر است کسی نفهمد این مسائل را نباید کسی بفمده فلان، نباید بفهمند یعنی چه؟ کار خلاف است خلاف است، کار خلاف نیست بیایید بگویید به همه صریحا بگویید کار خلاف نیست به همه بگویید این حرف یعنی چه؟ صلاح نیست یعنی چه؟ این صلاح نیست آن صلاح است این حرفها چیست؟ این هم که شد مثل جاهای دیگر این هم که شد مثل موارد دیگر این هم شد مثل دکان‌های دیگر، این دو مسئله! این دو مسئله! پس بنابراین روش پسندیده این است که انسان برود تحقیق کند از صحت و سقم یک مسئله انسان سر در بیاورد این روش روش پسندیده است و ببیند و با اعتماد و با اطمینان باشد.

در رفتار و در کردار مرحوم آقا رضوان الله علیه این مسئله مشهود بود این مسئله، آن روز که ما در جلسه منزل یکی از دوستان بودیم آن روز عصر در مشهد به واسطه آن جریانی که پیش آمده مرحوم آقا یک صحبتی کردند و در آن مجلس به من اعتراض کردند که فلانی در منزل خودش در مشهد در منزل خودش طلبه‌ها را آورده و آن طلبه‌ها از درسشان افتادند و آمده آنها را به کار گرفته و من گفتم که این منزلی که بخواهد با اتلاف وقت طلاب بگذرد نباشد بهتر است برای چه و کذا و کذا و خلاصه دیدیم خب بله اعتراض به ما وارد است، البته فقط یک نفر طلبه بود که آمد و در منزل ما کار می‌کرد، حالا این هم ناگفته نماند که در آن موقع ایشان خودش گفت که اگر من نیایم حتی درس را

نمی‌فهمم، بعد در آن مجلس ایشان به غیر از من هم اعتراض وارد کردند که فلانی هم همین‌طور آن هم در منزل طلبه‌ها برایش کار می‌کنند، نمی‌دانم این حرفها ... البته این را فرمودند نه به مقدار ایشان به ایشان هم اعتراض وارد است نه به مقدار ایشان، یعنی به مقدار من و خب اعتراض وارد است و باید پذیرفت بسیار خب تا این مقدارش خب چیزی نبود، بعد که آمدیم بیرون و ما که چیزی نگفتیم یعنی خب بالاخره حتی جا برای سوال ما از ایشان بودیم و ما جا برای سوال داشتیم ولی عل کل حال حرف نزدیم، آن شخص دیگر خیلی ناراحت شده بود و آمد و گفت آخر این آقا جان آبروی ما را در این مجلس می‌برند من یک مقداری به او خندیدم گفتم آقا جان اگر قرار بر این است که درست بشویم چرا ما هم درست نشویم؟ چرا مگر ما [از] بقیه خونمان قرمز [تر] است که اگر قرار است اشکال وارد بشود به ... به ما نشود، چرا؟ وانگهی این چه آبرویی است که با خلاصه یک نحوه تعامل و یک نحوه ارتباط این آبرو بایستی که پیدا بشود و بعد با یک کلمه حرف، این دستخوش چیز قرار بگیرد این آبرو آیا به نظر شما ... دیگر بنده خدا یک مقداری چیز شد و مسئله منتفی شد که این مطلب اگر قرار بر این است که اعتراض وارد باشد بالاخره اعتراض را باید پذیرفت.

قبل از تشکیل همین ایام درسی، یک ماه پیش یکی از دوستان حالا می‌خواهم اسمش را ببرم ولی چون می‌بینم بنده خدا شاید نخواهد چیز بشود منظور مطلب ایشان آمد در این جا نشست گفت آقا یک سری مطلب است در ذهنم می‌خواهم به شما بگویم و خیلی سرخ شد سفید شد تقید لحن ...، گفتم که این چه حرفی است شما داری می‌زنی مگر شما تا به حال از من روی ناخوشی دیدی نسبت به انتقاد بیا هر چه ...، نه گفت آمدم از شما اجازه بگیرم! گفتم اجازه نمی‌خواهد انسان باید کارش را تصحیح کند شما حرفت را بزن اگر به نظر من حرف شما موجه بود باید بپذیریم موجه نبود جواب شما را می‌دهم ما رودربایستی نداریم جواب شما را می‌دهم، ایشان یک کاغذ از جیبش درآورد شروع کرد بند ۱ الف، ب، همین‌طوری ... تا پنج، شش، هفت، هشت مورد مطالب را ایشان گفت، من به ایشان گفتم تمام مطالبی که شما در این جا نوشتی همه صحیح است انتقاداتی بود که خب متوجه من می‌شد ولی من به طور کلی یک جواب دارم از این مطالبی که شما گفتید، شما آن جواب من را بشنو و بعد ...، جواب را شنید و گفت نه دیگر اگر مطلب این است ما دیگر تسلیم، ولی مطالبی که می‌گویی صحیح است ان شاء الله امسال یک توجه بیشتری نسبت به قضایا و مسائلی که هست می‌شود نسبت به امور درسی و غیر درسی بود این روشی است که ما از این روش بدی ندیدیم، ما از این روش مزاحمتی با کارمان، با آبرویمان، از این حرفهایی که جای بحثش هم نیست ندیدیم.

رفقا و دوستان می‌دانند نسبت به طرح مسائلی که بعد از زمان مرحوم آقا مطرح شد چقدر من حساسیت به خرج دادم و همان حساسیت موجب شد که خلاصه ما در یک جریانی مخالف با سایر جریانات قرار بگیریم و همان حساسیت الان هم وجود دارد بدون یک ذره کم و زیاد، یعنی به اندازه یک سر سوزنی از حساسیت من نسبت به طرح مسائلی که مطرح شده و می‌شود کاسته نشده مطلقاً و من حیات خودم را و زندگی خودم را در گرو صدق می‌بینم، یعنی هیچ ضرری نمی‌بینم از اینکه ما صدق کردیم نه وضع دنیایمان نه وضع آخرتمان، راست باشد انسان با مطالب راست باشد با وقایع راست باشد با تاریخ راست باشد کلک نزنند، نسبت به قضایا و مسائل کلک نزنند آنچه را که هست باشد، این آنچه بود که ما از مرحوم آقا رضوان الله علیه دیدیم لذا به ایشان اعتماد داشتیم، اینهایی که می‌خواهم خدمت‌تان عرض کنم تمام اینها زیربنا است‌ها! همان‌طور که عرض کردم برای مسائل و جلسات آینده که اصلاً ما متوجه بشویم چه می‌خواهیم، در این مجالس دنبال چه می‌گردیم در این مجالس چه چیزی را پی‌گیری می‌کنیم آیا این مجالس مثل سایر هیئات است، آیا مثل آمدن و رفتن و نشستن و صحبت کردن و اینها است خب ما ما نباید وقت‌مان را تلف کنیم نه شما تلف کنید، در مسائلی که اخیراً اتفاق افتاد خب مخدرات می‌دانند من احساس کردم مطالبی را شما دارید می‌گویید، در تهران ظاهراً به آن توجهی نمی‌شود، ما بلند می‌شویم از این جا می‌رویم تهران دو ماه یکبار، در میان مخدرات صحبت می‌کنیم این طرف و آن طرف بعد می‌بینیم هر کسی دارد کار خودش را انجام می‌دهد، خب این ما که وقت زیادی نداریم ... و من دیدم وقتی که این‌طور هست، خب نمی‌شود این‌طور این مسئله [بایستی] درست بشود.

الحمدلله علی کل حال دوستان محبت کردند لطف کردند بزرگواری نشان دادند جسارت‌های ما را تحمل کردند تجری ما را تحمل کردند، علی کل حال نقائص ما را با بزرگواری خودشان ترمیم کردند الحمدلله به نقطه مثبت رسیدم، نکته مهم این است که ما بتوانیم صحیح صحیح حرکت کنیم نه غلوی نه افراطی نه تفریطی این مسئله مورد نظر من است در تشکیل این جلسات، یعنی طرح مسائل و مبانی مرحوم آقا رضوان الله علیه، مبانی اخلاقی و آنچه را که خب بیشتر به مخدرات مربوط است تا به آقایان روش ایشان مبنای ایشان سلوکی ایشان کیفیت حرکت و کیفیت راه بالاخره به قول مرحوم آقا ما که توان داریم می‌گذاریم یک گذشتی داریم می‌کنیم یک انفاقی داریم می‌کنیم، یعنی افرادی که می‌آیند دوستانی که در این جا می‌آیند بالاخره همین‌طوری که نمی‌آیند، بالاخره همه زندگی دارند همه کار دارند بچه دارند، بچه‌هایشان را لابد سپردند به افرادی، با آمادگی آمدند، وقت گذاشتند اینها

بالآخره

قابل ارزش است و قابل تقدیر است، روی این حساب این حرکت و این گذشت و این یک نتیجه‌ای بدهد یک فایده داشته باشد و مسئله به عنوان صرف یک مجلس برویم آقا را ببینیم و فرض کنید که استفاده کنیم و نه! اینها بالاخره خیال نمی‌کنم چندان هم چنگی به دل بزند اینها آن چه که هست این است که مطالبی اگر از روش بزرگان از تجربه بزرگان اینها هست این مطالب مطرح بشود این طور نباشد.

یک وقتی ما با مرحوم آقا و یک عده‌ای به زیارت علی بن موسی الرضا علیهم السلام مشرف شدیم در آن جا یک قضیه ... [۵۰: ۴۴ صوت قطع می‌شود] با فلان مسئله در تعارض است و زیارت تو حرام است و آن شخص گوش نمی‌داد و می‌رفت زیارت، این منظورم است یعنی رسیدن به جایگاه صحیح سلوک برای انسان، برای خودش به آن جایگاهی که باید در آن جایگاه باشد حالا مردم چه می‌گویند و به انسان چه نظر می‌کنند اینها همه یک طرف، من بین خود و بین خدا چه جایگاهی داشته باشم این مورد نظر حقیر است، هر شخص جایگاه خودش را و حرکت خودش را، که حرکت فکری و علمی و چه حرکت باطنی و نفسی، این باید جایگاهش مشخص بشود یک وقتی خدای نکرده سر خود یک عملی را انجام ندهیم، بعد از چند سال متوجه بشویم و آن حسرت دامنگیر ما بشود این مسئله نیست.

امروز داشتم فکر می‌کردم راجع به یک مسئله‌ای به نظرم خورد از کلام پیغمبر از کلام رسول خدا دیدم واقعا ما این که دنبال پیغمبر هستیم و پیغمبر را پیغمبر می‌دانیم و اینها این بیخود و بی‌جهت نیست، پیغمبری یک لباسی نیست که بیایند قامت کسی بکنند و خلعتی بیایند ببخشند و بر تخت بنشانند و به عنوان خلافت و به عنوان پیامبری بیایند شخص را معرفی کنند، پیامبر وجودش وجود صدق است، وجودش وجود آئینه حق است، آئینه‌ای است که در آن موج نیست آن چه را که به او القا می‌شود همان طور برمی‌گرداند، دیدید بعضی از آینه‌ها شفاف نیستند وقتی که یک صورتی، وقتی که شکل در آن جا جلوه [می‌کند] وقتی می‌خواهد برگردد یک مقداری کدر برمی‌گردد، بعضی آینه‌ها خراب هستند زنگ زده هستند صورت را کج نشان می‌دهند حالا صورت خوب است ولی وقتی انسان در آینه نگاه می‌کند دانه دانه می‌بیند، زنگ زده پشت آن زنگ زده بعضی از آینه‌ها موج دارند وقتی انسان نگاه می‌کند صورت را معوج نگاه می‌کند کج و معوج نشان میدهد این آینه‌ها آینه‌های خوبی نیست، آینه خوب آن آینه‌ای است که همان چه که در خارج هست صورت علمی آن را

برمی گرداند، این درخارج صورت عینی دارد، آن صورت علمی دارد صورت علمی، وحی عبارت است صورت عینی حقایق عالم تکوین و عالم کون و عالم وجود وقتی که این وحی بر قلب پیغمبر می آید همین که می خواهد از این آینه رفلکس کند برگردد این می شود صورت عینی، عین همان چیزی است که در قلب پیغمبر آمده و کج نمی شود.

لذا شما در قرآن می بینید آیاتی که برای پیامبر آمده است بعضی از این آیات، آیات مدح است **مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ** الأحزاب، ۴۰ این محمد پدر قوم و خویش های شما نیست که همین طوری دارید او را صدا می کنید یا محمد حدثی یا محمد کذا یا محمد، احترام دارد رسول الله است خاتم النبیین است این آیات چیز **وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ** الانبیاء، ۱۰۷ یا **لَا أُفْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ** البلد، ۱ **وَ أَنْتَ جِلُّ بِهَذَا الْبَلَدِ** البلد، ۲ من به آن شهری که تو در آن زندگی می کنی نمی توانم قسم بخورم از عظمت و جلالت، آن آیاتی که دلالت بر عظمت پیغمبر مقام پیغمبر آن حقیقت پیغمبر، **إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ** الطارق، ۱۳ **وَ مَا هُوَ إِلَّا هَزْلٌ** الطارق، ۱۴ **وَ لَقَدْ رَأَهُ بِالأُفُقِ الْمُبِينِ** التکویر، ۲۳ راجع به مشاهدات جمالیه و جلالیه حضرت رسول اکرم راجع به مشاهدات ذاتیه آن حضرت که این در یک جایی است که در آن جا کسی نمی تواند، **فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى** النجم، ۹ این آیاتی که دلالت بر عظمت و جلال رسول خدا می کند، از آن طرف می بینم یک آیات دیگر هم هست، آیاتی است که حساب پیغمبر را می خواهد برسد، آیات حسابرسی آیاتی که دلالت بر حسابرسی می کند و وضعیت پیغمبر را می خواهد روشن کند، خلاصه اگر بخواید از خود اضافه کند و کم کند این جا حساب و کتاب دارد در آن آیه می فرماید: **وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الأَقْوَابِ** الحاقه، ۴۴ **لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ** الحاقه، ۴۵ **ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ** الحاقه، ۴۶ **فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ** الحاقه، ۴۷ اگر این پیغمبر بخواید یک کلمه اضافه کند یا بخواید یک کلمه کم کند چنان ما او را می گیریم که استخوان کمر او را خرد می کنیم و آن رگ حیاتی او را بیرون می کشیم، ببینید چه عبارتهایی راجع به ... خیال نکنی [چون رسول خدا هستی] هر کاری می خواهی می توانی انجام بدهی یا این که فکر کنید که بخواهی چیز بکنی، بخواهی فرض کنید که محبت اضافی، مثلاً ارفاقی بخواهی بکنی آن چه را که ما می گوییم باید عینا همان را تو

بیای ابلاغ کنی، حق نداری کم و زیاد کنی درست شد و ما می بینیم هر دوی این آیات را پیغمبر می آید، و برای مردم می گوید بدون هیچ گونه رودربایستی این می شود پیغمبر، یعنی هم آیاتی که این آیات دلالت بر مجد و عظمت می کند در ابلاغش به مردم سر سوزنی در احوال پیغمبر اثر نمی گذارد و هم آیاتی که دلالت بر خلاصه حساسی و مقام عزت و مقام غیرت پروردگار و مقام استواء همه مردم در مقام ربوبی و مقام پیشگاه عظمت خدا می کند در آن جا می گوید تو با بقیه یکسان هستی هیچ تفاوتی نیست در قضیه، آن جا هم می بینی پیغمبر ... تندتر هم بیاید بگوید زودتر هم بیاید، حالا من دارم می گویم ولی برای او که فرق نمی کند، این می شود رسول خدا، این می شود پیغمبر، این می شود آن کسی که از نفس عبور کرده، آن کسی که آینه شده آینه بی موج شده، ما همه آینه هستیم ولی کم و زیاد می کنیم کم و زیاد می کنیم، آن جایی که به نفع ما است می آییم یکخورده مسائل را می پیچانیم توجیه و تعبیر، آن جایی که به ضرر ما است می آییم به یک نحوه دیگر بیان می کنیم آقا آن جا این طور شده به ضرر ما شده ای کذا ای فلان این بخاطر چیست؟ به خاطر این که آینه کدر است، نه آقا صریح [باشیم]! و تا به این نقطه نرسیم فایده ای ندارد یعنی به این نقطه که هر چه هست بپذیریم کم و زیاد نکنیم و تا به این نقطه نرسیم شرکت در این مجالس برای ما سودی ندارد نفعی ندارد و تا به این نقطه نرسیم و متوجه نشویم ... حالاتی هست جریاناتی هست مسائلی هست، اما آن بهره کافی را ما نمی توانیم، آن بهره کافی را انجام بدهیم، راه سلوک و طریق الی الله و حرکت در طریق الی الله در راه خدا، می دانید در یک جمله یعنی چه؟ یعنی انسان خود را تطبیق بدهد با آن چه که او بر انسان تکلیف کرده این است، این می شود سلوک انسان خودش را تطبیق بدهد، نیاید بگوید من این طوری دلم می خواهد خب این طوری عیب ندارد انسان دلش بخواهد ولی بالاخره این سلوک نیست این تطبیق نیست، هر چه قدر انسان بیشتر تطبیق بدهد بیشتر گرفته، بیشتر استفاده کرده.

مرحوم آقا رضوان الله علیه در یک سفر با یک عده رفتند برای مکه، من در آن سفر نبودم حدود ۱۷ یا ۱۸ نفر از دوستانشان در آن زمان سابق زمان شاه در آن موقع یک سفر مکه رفتند، ۱۷ یا ۱۸ تا از دوستان خیلی از آنها با خانم هایشان آمده بودند حج واجب، از میان اینها این همه که رفته بودند

خب

همه استفاده کرده بودند هر کسی به مقدار سعه خودش وسعت خودش، مرحوم آقا روی یک نفر دست گذاشتند گفتند فلانی البته دو نفر دست گذاشتند یکی را به خاطر یک جهت دیگری، گفتند از میان اینها این استفاده کرد و جهتش را می‌دانید چه بود؟ جهتش این بود که خودش از خودش هیچی نداشت، ایشان می‌گفتند بکن می‌کرد نکن نمی‌کرد برو می‌رفت نرو نمی‌رفت، یکدفعه به آقا نگفت که آقا کجا می‌خواهید بروید در خدمتتان باشیم، دیدید! ما خودمان این چیزها را از مرحوم آقا می‌دیدیم آقا کجا می‌خواهید بروید در خدمتتان باشیم، خب به شما چه مربوط است می‌گفت بروید، آقا این کار را بکنیم آقا آن کار را بکنیم، یک مرتبه به ایشان نگفت گفت اگر قرار باشد خودشان می‌آیند می‌گویند که این کار را بکنید یا نکنید، گاهی اوقات خودشان هم صدا می‌زدند بیا، یعنی چیزی برای خودش در قبال امر و نهی مرحوم آقا چیزی برای خودش نمی‌گذاشت، نفسی برای خودش نمی‌گذاشت، آقا که این را می‌گویند آیا با نفس من و با شأنیت من تطبیق می‌کند یا نه! آیا در نظر گرفتند یا نه! این حرفی که ایشان دارند می‌زنند به آن جای ما برمی‌خورد نه قابل قبول نیست، این مطلبی که الان آقا دارند می‌گویند اینهایی که الان دارم خدمتتان عرض می‌کنم مسائل خیلی مهم است این که الان آقا دارند می‌گویند خب می‌گفتند دیگر! به مرحوم آقا این مطلب را مورد نظر گرفتند برویم به آقا این جوری بگوییم، برویم به آقا بگوییم نظرشان را برگردانیم، آخر ما که این کار را نکردیم ما که فلان نکردیم، برویم یک جوری بگوییم نظر ایشان برگردد آقا درست نیست نخیر، آقا صلاح می‌دانند الان راجع به شما این را بگویند سرت را بیانداز پایین بگو چشم، اگر به آقا اعتماد نداری خب بسیار خب مسئله دیگری است، ولی اگر ... این شخص این طور بود و وقتی که از حج برگشت آثار حج را ما در ایشان می‌دیدیم در خصوصیات ایشان آثار حج را ...، هر کسی به اندازه حال و روحیه و توانش، سلوک یعنی انسان خود را با آن چه که پروردگار برای او تکلیف کرده با او منطبق کند با او منطبق کند این می‌شود سلوک.

یکی از دوستان مرحوم آقای حداد البته دیگر این بحث سلوک و انطباق این بحثی بود که من قصد نداشتم در این مجلس بگویم چون باید بگذارم برای مجلس بعد، چون دیگر خیلی بحث احتیاج به چیز ... ولی خب یک اشاره می‌کنم یکی از دوستان مرحوم آقای حداد رضوان الله علیه این خیلی آقای

حداد را دوست داشت و واقعا هم دوست داشت ما شکی در محبت او و گذشت او نسبت به آقای حداد و اینها نداشتیم اما پدر او خیلی از ارتباط با آقای حداد اظهار تمایلی نمی‌کرد و خلاصه این، آن علاقه که به آقای حداد داشت می‌خواست به یک وسیله برود کربلا و اینها و آقای حداد را ببیند ولو این که مخالف با پدرش است و مخالف با دستور او است، مرحوم آقا به ایشان می‌گفتند که ... حتی یکدفعه رفته بود از طریق عادی نرفته بود، از طریق قاچاق رفته بود آن جا چیز کند و رفته بود آنجا و آقای حداد را هم دیده بود، ما در یک سفری که رفتیم در خدمت آقا نزد آقای حداد ایشان داشتند می‌گفتند، می‌گفتند آقا جان شما را که مرا دوست دارید باید مطالب ما را دوست داشته باشی و راه مرا به او نمی‌گفتند به مرحوم آقا می‌گفتند که اینها را مثلا به گوش او برسانید باید راه مرا دوست داشته باشی افکار مرا دوست داشته باشی مبنای مرا دوست داشته باشی، تو بلند شوی بیای این جا بدون رضایت پدرت، فکر این را نمی‌کنی که پدر تو نسبت به من چه می‌گوید، می‌گوید مگر اینها خودشان نمی‌گویند که رضایت پدر شرط است در مسافرت، پس چرا حالا پسر ما بدون اجازه ما رفته در خانه‌شان و این را قبول کردند و پذیرایی کردند و اینها، آیا این سوء برداشت و سوء فهم نسبت به افراد به وجود نمی‌آورد؟ این بهتر است یا این که نه! به حرف پدرت گوش بدهی از آن طرف هم ا فضات و عنایات ما به تو می‌رسد، مگر قرار بر ظهور است همیشه در حضور یک مسئله برای انسان پیدا بشود، اگر ما آقای حداد را به آقای حدادی قبول داریم و اگر آقا را به مرحوم آقای قبول داریم، آن مرحوم آقا مرحوم آقای نیست که فقط در حضور فیض او بخواهد برسد! اگر بخواهد فقط در حضور برسد یک جو ارزش ندارد، نروید به دنبال [او] فایده ندارید، آن آقای حدادی را ما قبول داریم که حضور و غیابش یکی است حضور و غیاب او یکی است، التفات کردید حضور و غیاب او یکی است و به همان کیفیت که در حضور عنایت دارد به همان نحوه از باطن و از غیب آن چه را که باید به او برساند به او می‌رساند، این مسکین روی هوای خود، روی تخیلات خود، بلند می‌شود به هوای محبتی که دارد می‌رود در آن جا اما نصیب چندانی نمی‌برد، چرا نمی‌برد؟ چون این رفتن با مبنا تطبیق نکرد.

پس سلوک چه شد؟ سلوک این است که انسان حرکتش با مبانی و با تکالیف تطبیق کند ولو برای او مشکل بیاید ولو برای او سخت بیاید، چون اگر آسان بیاید که کاری نیست مسئله‌ای نیست، مثلاً فرض کنید که از نظر سلوکی به ما دستور بدهند که آقا امشب باید یک غذای مفصل غذای چلوکباب کذا امشب بخورید دستور دارید این خیلی خوب ما همیشه از این دستورات خیلی استقبال می‌کنیم، آقا امشب باید یا فرض کنید فردا باید به فلان گردش بروید و چند روزی را در تفریح و تفرج اینها بگذرانید خوب خدا خیرتان بدهد همیشه از این دستورات به ما بدهید، این که دستور سلوکی نشد. دستور سلوکی دستور عبور از نفس است، دستورات سلوکی دستورات پا گذاشتن روی هوا است، هیچ کس با رسیدن به مشتهیات و منویات خودش از نفس نمی‌تواند بگذرد این مسئله‌ای بود که من می‌خواستم خدمت شما بگویم.

پس سلوک عبارت است از تطبیق امور، تطبیق حرکات و گفتار با تکلیف، والا نه مکه رفتن نه زیارت امام رضا علیه السلام رفتن، نه عمره رفتن نه کربلا رفتن، نه به دیدن بزرگان و اولیا رسیدن، هیچ کدام اینها کمترین اثری در صورتی که مخالف با تکلیف باشد برای انسان ایجاد نمی‌کند، تمام این حرکات و گردش‌ها و بلند شدن‌ها و نماز شب خواندن‌ها و ایستادن و قرآن خواندن و اینها، یک وقتی انسان نگاه می‌کند می‌بیند عجب تمام اینها روی نفس بوده، بخاطر فرار از تکلیف به قرآن پناه می‌آورد التفات می‌کنید، به خاطر فرار از تکلیف و اشباع نفس به نماز شب روی می‌آورد و نماز شب می‌خواند و گریه می‌کند در نماز شب، نماز شب دو ساعت طول می‌دهد آیه ... من دیدم دیدم افراد را، این طور هستند.

آن روز در جلسه مخدرات نمی‌دانم شما حضور داشتید یا حضور نداشتید من در آن جا گفتم یکی از بستگان ما و از نزدیکان مرحوم پدر ما این از همین خانم‌هایی بود که جلسات هفتگی داشت جلسات روزانه داشت، ختم انعام بود سفره کذا بود دعای ندبه بود و چه بود و چه بود و مجلس روضه بود و خودش هم روضه می‌خواند، خانم جلسه‌ای دیگر عین خانم جلسه که زیاد هستند و خانم جلسه‌ای خیابان کذا و کذا معروف بود خانم جلسه‌ای و مسائل می‌پرسیدند و سوالات شرعی و کذا و کذا

اما من از نزدیک چون ارتباط داشتم می دیدم این عملش خلاف شرع است، این نحوه ارتباطش با شوهر خلاف شرع است این نحوه کاری که انجام می دهد دخل و تصرفاتی که الان دارد می کند تمام اینها خلاف شرع است، تعجب می کردم گاه گاهی مسئله را با بعضی مطرح می کردم چطور ایشان این کارها را انجام می دهد و خلاصه جلسه ختم انعام دارد مجلس روضه دارد، محل مراجعه افراد است افراد به او مراجعه می کند، چطور می شود یک هم چنین چیزی؟ آخر نمی خواند این مسائل جور در نمی آید، یک روز در منزلش بود یک شب بود دیدم که این شوهرش رو کرد فلانی چراغ برق را برو خاموش کن برق را، [گفت] من دستم کثیف است خودت برو خاموش کن، من گفتم مگر کسی باید با شوهرش این طور باید صحبت کند خلاصه این مسئله! تا این که این از دنیا می رود و اینها، یک روز مرحوم آقا یک شخصی را صدا می زنند از بستگان ایشان که مادر همان شخص هم از دنیا رفته بود این قضیه آن شخص به من گفت، مرحوم آقا به من گفت فلانی من در همین دو یا سه شب اخیر دو تا خواب دیدم یک خواب راجع به مادر تو دیدم، یک خواب هم راجع به این دیدم ولی تا وقتی زنده هستند این خوابها را شما برای کسی نگو، وقتی که این از دنیا رفتند او برای ما این دو خواب را نقل کرد یکی مربوط به مادرش بود که حکایت از عفو و اغماض و گذشتی بود که خدا نسبت به مادرش انجام داده و الحمدلله وضعیت او به نحو مطلوبی قرار گرفته و اما راجع به این شخص، ایشان می گفتند من خواب دیدم در یک بیابانی هستم و در یک بیابان اصلا انتها ندارد، اصلا هیچی برهوت برهوت! و ایستادم در این موقع دیدم یک سیاهی از دور دارد می آید، همین طوری یواش یواش آمد جلو آمد دیدم یک پیرزنی است مفلوک، لباسهای پاره ژولیده ژنده پوش این چرک و این کثیفی و اینها اصلا از تمام بدنش دارد ... و عصا زنان همین طور دارد می آید، من گفتم خدایا آخر این کیست آمد آمد جلو من همین طور دیدم بله فلانی خیلی با یک وضع عجیبی و آمد و گفتم تو هستی تو به این وضع هستی این همین طوری اصلا سرش را نمی توانست یک نگاه به من کرد و گفت می بینی حالم را، می بینی وضعم را حالا آن کی بود این کسی بود که بالای قبرش موقع دفن زیارت عاشورا خواندند من هم حضور داشتم، نمی دانم هنگام غسلش زیارت وارث خواندند، در دفن او چه کردند قبلش چه کردند اینها هیچ ملاک نیست آقا جان بعد من هم همین طوری ...، هی به من التماس می کرد یک نگاه به من بکن یک نگاه به من بکن ببین چه

وضعی دارم کمکی مساعدتی، می‌گفتم من هم دست می‌کردم در جیبم می‌دیدم هیچی ندارم مرحوم آقا می‌فرمودند این قضیه مال سالهای آخر عمرشان چند ماه به فوت ایشان مانده بود اتفاق افتاد می‌گفتند من دست کردم در جیبم دیدم من هیچی ندارم، هر چه گشتم گفتم ندارم، هی دوباره یک نگاه کرد گفتم یک چیزی به ما [بده] آخر دست کردیم این گوشه جیب‌مان یک نخودچی پیدا کردیم فرستادش دنبال نخودچی برداشتم این نخودچی را دادم کف دست او این هم سرش را بلند کرد گفتم همین گفتم ندارم دیگر، ندارم به تو بدهم چه کار کنم، سرش را پایین انداخت و راهش را کشید و رفت، درست شد.

ما یک وقت این جور نشویم ها! یک عمر یا حسین و یا حسین بگویم و بعد وضعمان این باشد، یک عمر یا الله و یا الله بگویم و بعد وضعمان این باشد، یک عمر دنبال رفتن و چادر سر کردن و چاغچول بستن و نمی‌دانم دست به کمر زدن و به دنبال مردم و فلان و ارشاد خلق باشد، اما با هر قدمی یک قدم از خدا دور بشویم با هر قدمی که به جلسه برمی‌داریم یک قدم از مبدأمان از خودمان از سرمان از حقیقت‌مان فاصله بگیریم این مسئله به این کیفیت نباشد.

اینها که خدمت‌تان عرض کردم اینها بیشتر برای خودم گفتم، چون مجلس مجلس بی‌ریایی است و همه از دوستان و محبین، چرا بیاییم و قتمان را همان‌طور که عرض کردم بگذرانیم نه! واقعیت این است و شما اعتراض نکنید حالا این حرفهایی که خودت می‌زنی تا چه حد خودت چیز می‌کنی فرض کنید که الان نوارها یا ضبط‌هایی که این جا هست ما یکی از این نوارها هستیم خب حالا ان‌شاء‌الله مسئله همین است، خود من که این مطالب را می‌گویم به هر اندازه عمل کردم صحیح است و عمل نکردم نکردم.

مرحوم آقا در آن سال آخر حیاتشان در ملاقات با یکی از دوستان این را فرمودند این آقا سید محسن بخواهد از من به او می‌دهم اگر نخواهد من نمی‌توانم به او بدهم، انسان باید بخواهد آنها دیگر بخل ندارند آنها که امساک ندارند اگر امساک داشتند با بقیه فرق نمی‌کردند، مرحوم آقا به خاطر این جهت که بخل ندارد امساک ندارد، پارتی بازی نمی‌خواهد بکند، صدق داشت یعنی راست بود

راست بود چرا؟ چون خدا صدق دارد خدا راست است صدق مطلق خدا است راستی مطلق خدا است، آن حقیقتی که هیچ گونه کجی انحراف پستی بلندی اعوجاج در آن حقیقت راه ندارد آن حقیقت خدا است و اولیاء خدا چون آنها از نفس و نفسانیات گذشتند و مندک شدند در آن حقیقت شاکله آنها مبدل به صدق شده.

خب امیدواریم که دعا بفرمایید هم برای خود هم برای ما، ما بیچاره‌ها، ما که واقعا وقت‌مان همین‌طور دارد می‌گذرد و ماه رجب هم دارد تمام می‌شود دستمان هم واقعا خالی، مرحوم آقا وقتی که ماه رجب می‌شد و رمضان اواخر می‌رسیدم می‌گفتند بین فلانی دستمان خالی است و ماه هم دارد تمام می‌شود وقتی بزرگان و آنها البته این را برای ما می‌گفتند، البته نمی‌دانم حال آنها چه بود و قضیه آنها چه بود، ما که دیگر بله ما به قول آقا من می‌فرمودم انا من عبادالله المرخصین ما مخلصین ما جزو مرخصین آن هستیم، حالا علی‌کل حال دعا کنید که خداوند اگر هم به مجاز می‌گفتیم به لطف خودش این مجاز را به حقیقت مبدل کند و اگر هم به ادعا می‌گفتیم از کرم او به دور نیست که این مجاز و ادعا را به صدق و حقیقت مبدل کند و خودش اهتمامی بدهد، عشق به حرکت در راه خودش را به ما عنایت کند که با آن عشق و با آن حب و با آن اهتمام دیگر هیچ مشکلی برای انسان مشکل نمی‌نماید و هیچ صعبی که برای دیگران صعب است برای انسان صعب نه! بلکه سهل خواهد شد و خیلی انسان دیگر راحت از قضایا می‌تواند رد بشود، خیلی راحت چیزی که تا الان نمی‌توانست از او عبور کند و برای او سد عظیمی بود برای او مشکل عظیمی بیاد من بیایم این کار را بکنم ...، راحت نه حسابی نه خیلی راحت خیلی آرام و خیلی، برای چیست؟ بخاطر این است که خداوند متعال محبتی را در دل او داده که هیچ اکسیری دیگر به او نخواهد رسید و نعمتی را به او ارزانی داشته که دیگر هیچ کاستی نمی‌تواند با او هم‌آورد بشود و با او نخواهد، هر چه می‌خواهد باشد این آن اکسیر را دیگر به وجود آورده در دلش محقق کرده.

اللهم صلی علی محمد و آل محمد